

عدل علی و عشق مولوی!!

در پیام عبدالکریم سروش به اکبر گنجی

پنجشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۸۵ برابر هفدهم آگوست ۲۰۰۶

بر تو ایران بزرگ ،
 بر تو ای مهد شهان ،
 بر تو ای خفته به خاک ،
 بر تو ای رفته زدست ،
 بر تو ای بارگه فخر کیان می گریم!
 در حصار دل خویش ،
 خسته جان از غم این بارگران می گریم!
 در نهانخانه ی دل ،
 بر جفاکاری این دورزمان می گریم!
 مانده ام مات و خموش ،
 که چه بر ما بگذشت ؟
 این نه مام وطن است
 که چنین رفته زهوش!
 ای خدا، زادگه کوروش و دارا این است؟
 موطن رازی و بیرونی و سینا این است؟
 مهد فردوسی و خاقانی و مولا این است؟
 جلوه گاه سخن حافظ والا این است؟
 بر تو ای کشته ی کین ،
 بر تو ای آلوده به ننگ!
 بر تو ای خفته به خون ،
 بر تو ای زار و زبون ،
 بر تو ای اختر فرهنگ جهان، می گریم!
 پای ویرانه وطن ،
 بوم سان، در گذر شامگهان می گریم!
 همزه ابر بهار،
 هاپیهای از دل خونابه فشان می گریم!
 ای دریغ، آنچه به ما رفت زدست خود ما است!
 نه زجور دگری!
 این زشوق دل بیگانه پرست خود ما است!
 نه ز دشمن اثری!
 ما فرومانده ی بیداد عزیزان خودیم!

ما فنا گشته ی نادانی یاران خودیم!
 لعن و نفرین بر لب ،
 بر خطاکاری این بی خردان می گریم!
 آگه از ریب و ریا،
 بر دغلبازی این بی وطنان می گریم!
 ای زکف رفته وطن، خیز که ایران منی !
 با همه رنج و محن ، باش که جانان منی !
 تب من ، کعبه من، قبله و ایمان منی،
 ای به تو زنده تن من ، تو همه جان منی !
 تا که بر پا خیزی ،
 تا که برجا مانی ،
 تا که شادان گردی ،
 تا که والا مانی
 در نیایشگه مهر،
 سوی زرتشت بر پیر مغان می گریم!
 ای ستمدیده وطن،
 تو مپندار که مهتر زدل آسان برود!
 در خروشان دم رزم ،
 جان زکف داده ی تو، خوار و هراسان برود!
 یا که در شام جزا،
 از دم تیغ ددان، پست و گریزان برود!
 روز خونخواهی تو،
 پور آریایی تو، با پرچم ایران برود!
 آنزمان مست غرور،
 در طربخانه ی دل دست فشان می گریم!
 اشک شادی بر چشم ،
 بر تماشاگه این باغ جنان می گریم!
 امیر حسین شاهین

هنگامی که اکبر گنجی سی امین روز روزه داری خود را در مهمانسرای ویژه زندان پشت سر می گذاشت گروهی از یاران او مانند عبدالکریم سروش، عزت الله سبحانی، محسن کدیور، سعید حجاریان، وعلیرضا علوی تبار در نامه سرگشاده پی از او خواستند که روزه داری خود را پایان بخشد که «عید فطر آزادی» فرا رسیده است! در این نامه که فرادست رسانه ها گذاشته شد چنین گفته شده است:

بنام خدا

خبر بلبل این باغ پرسید که من

نالای می شنوم کز قفسی می آید

گنجی عزیز، این بلبل بوستان مطبوعات، و گنجی صفتان دیگر را دیری است که عسس دست بر بسته است. آنان در انتظار نگاهی معدلت جویانه اند. آیا این را هم از آنان دریغ می کنند؟ آزادی سرفرازانه آنها را خواهانیم. ایشان اهل استرحام ذلت طلبانه نیستند. و تو ای گنجی نازنین:

شیر را برگردن ار زنجیر بود

بر همه زنجیر سازان میر بود

ای گنج در ویرانه، ای آبروی دلیری و ای نماد آزادی! خطای ما و تو این بود که «عدل علوی» و «عشق مولوی» را از فقه فرسوده صفوی طلب کردیم!..

این پنداری ویران بود و اینک ویران تر شده است و تو تاوان آن خطا را به جای همه ما می پردازی. تو آزاده تر بودی و اکنون از همه در بند تری. اینک آزادی تو به ثبت تاریخ رسیده است هر چند آزادی تو دیر برسد. دل قوی دار که رهایی نهایی از آن تو است. تو نشکسته پی، زندان و زندانبان، شکسته تو اند. دل قوی و تن درست دار. ویران مشو که ویرانی تو ویرانی ما است!..

پنهان مشو که روی تو بر ما مبارک است! سلامت همه آفاق در سلامت توست! سلامت تو کوبنده تر از شهادت توست و یک قهرمان زنده بر تر از صد قهرمان خفته، و یک شمع روشن بر تر از صد شمع خاموش، و خون قلم بر تر از خون شهید.

روزه سی روز خود را به پایان بر، عید فطر آزادی است!.. وجود نازکت آزرده گزند مباد! گنج آزادی و گنج قناعت، تو را مبارک باد.

گنج آزادی و گنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را

این بدر می رود از باغ بدلتنگی و داغ و آن به بازوی فرح می شکند زندان را

ماه کنعانی من، مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را

دستینه کنندگان: عبدالکریم سروش، عزت الله سبحانی، محسن کدیور، سعید حجاریان، وعلیرضا علوی تبار.

براستی کدام جوان پرشور و ساده دل و پاک سرشتی است که با شنیدن و خواندن اینگونه سخنان فریبده افسون نشود؟! و کدام آدم خرد ورزیده و سرد و گرم روزگار چشیده است که این یاوه ها را بباورد و گویندگانش را در ردیف دشمنان شماره یک ملت ایران جا ندهد. جا دارد که یکبار دیگر با امیر حسین شاهین هم آوا شویم که:

لعن و نفرین بر لب،
 بر خطاکاری این بی خردان می گریم!
 آگه از ریب و ریا،
 بر دغلبازی این بی وطنان می گریم!

پیش از اینکه به بررسی «عدل علوی» و «عشق مولوی» که در این نامه به آنها اشاره شده است پردازم بایسته می دانم که چند پرسش بنیادین را با این «گنج های مانده در ویرانه!..» در میان بگذارم و امیدوار باشم که روزی این پرسشها به دید آنان خواهند رسید و پاسخی خواهند داد. (از آنجا که دستینه کنندگان این یاوه نامه، پتیاره پی مانند اکبر گنجی را «گنج در ویرانه» نامیده اند، منم به خود پروانه می دهم که همه آنها را گنج های مانده در ویرانه بنامم!..)

پرسش یکم: واژه «فرسوده» در واژه نامه ها با آرش های زیر آمده است:

۱- بسیار کهنه و از هم ریخته و پاشیده - پایمال گردیده.

۲- سوده و ساییده، و در پی سایش خسته شده، چنانچه فردوسی می گوید:

سران را سر از ترک فرسوده بود به خون دست با تیغ آلوده بود

(تُرک) همان کلاخود است، می گوید سر جنگ آوران در پی سایش با کلاخود آهنی فرسوده شده و زخم برداشته بود.

۳- سالخورده و پیر، چنانچه باز فردوسی بزرگ می گوید:

ز بهر زن و زاده و دوده را بیچد روان مرد فرسوده را

۴- تباه - نابود- محو شده، یا محو شونده، چنانچه خاقانی می گوید:

فرسوده دان مزاج جهان را به ناخوشی آلوده دان دهان مشعبد به گند نا

مشعبد یعنی شعبده باز، می گوید: مزاج جهان از ناخوشی فرسوده گردیده است، همچنان که دهان شعبده باز همواره به گندنا که همان دروغ باشد آلوده است.

۵- کار آزموده - کار دیده، چنانچه کسی را که زمان درازی در میدانهای جنگ به سر برده باشد فرسوده رزم، و کسی را که سرد و گرم روزگار بسیار چشیده باشد فرسوده روزگاری گویند.

با این دانسته ها، از شما گنجهای مانده در ویرانه می پرسم: شما واژه «فرسوده» را با کدام یک از این چم ها برای «فقه صفوی» بکار برده اید؟ به چم سرد و گرم روزگار چشیده و آبدیده، و یا به چم تباه شده و گندیده، و یا به چم نیست و نابود شده؟

پرسش دوم: آیا این «فقه صفوی» از همان آغاز پیدایش خود «فرسوده» و گندیده و تباه شده بود، و یا مانند هر باشنده دیگری در گذرگاه زمان دچار فرسودگی و گندیدگی شد؟! اگر از همان آغاز فرسوده بود، چرا باید پانصد سال بگذرد تا شما گنج های مانده در ویرانه به فرسودگی اش پی ببرید؟... و اگر در آغاز تر و تازه و توانا و سودمند

بود، سپس فرسوده و به گند آلوده گردید! این فرسودگی در چه زمان و بدست چه کسان و چگونه به درون آن راه یافت که از چشمان تیز بین شما گنج های مانده در ویرانه بدور ماند.

در روز هشتم دسامبر سال ۱۹۷۸ یعنی تنها سه سال واندی پس از روی کار آمدن کارگزاران «فقه صفوی»، رادیو BBC لندن در برنامه جام جهان نمای خود گفت:

«ایران دیگر این درس را آموخته است که برای همیشه رویای تمدن بزرگ را فراموش کند و به داشتن مقامی همپایه کشور همجواریش افغانستان اکتفا نماید» .

آن روز، کارگزاران رادیو BBC لندن که خود آتش بیار معرکه کارگزاران «فقه صفوی» و «انقلاب اسلامی» شما بودند به خوبی می دانستند که با مردم ایران چه کرده اند و چگونه ملتی که گامه های فراپویی را یکی پس از دیگری می پیمود را، به ژرفای تیره روزگاری فرو افکنده اند، آیا شما گنج های مانده در ویرانه، همزمان با رادیو BBC لندن به «فرسودگی فقه صفوی» و زشتکاریها و پتیارگیهای ایران ستیزانه خود پی بردید و یا در آن زمان هنوز دست اندر کار «انقلاب فرهنگی»، و بهم ریختن سامان آموزشی در دانشگاههای ایران بودید؟!.

پرسش سوم: فرسودگی «فقه صفوی» از گوهر خودش بود یا در پی سایش و آمیزش با وزارت مستعمرات انگلیس و آستن شدن از کمپانی هند شرقی فرسوده شد و گندید؟؟.

پرسش چهارم: از دید شما گنج های مانده در ویرانه، و شمار دیگری از «گنج ها» که به «گنج خانه های آمریکا و اروپا و کانادا و استرالیا» پناه برده اید!! آیا تنها آن بخش از فقه شیعه فرسوده است که از پندارهای بیمارملا محمد باقر مجلسی و ملاصدرا «صدرالمتالهین» و شیخ ملاهادی سبزواری و فریبکاران دیگر پدید آمد، یا شیعه گری از همان آغاز، بنیادش بر فرسودگی و فریبکاری گذاشته شده بود؟؟ برای نمونه داستان امام زمان و غیبت صغرا و غیبت کبری آن حضرت را درمیدان فرسودگی بررسی می کنید یا بیرون از این چهارچوب به ارزیابی آن می نشینید؟؟

می دانیم که در پی درگذشت حسن بن علی که امام یازدهم شیعیان بود، زنجیره امامان زنده گسیخته شد و تنش های سخت میان شیعیان پدید آمد، گروهی برآن شدند تا برای سر و سامان بخشیدن به کارها، «جعفر» برادر حسن بن علی را بر کرسی امامت بنشانند، ولی گروه دیگری او را شایسته امامت ندانستند، درگیر و دار این تنش ها، بند بازی از بند بازان آن روزگار بنام «عثمان ابن سعید» (که امروزه براسی جایش در میان شما بسیار تهی است!) از میان برخاست که امام را پسر پنج ساله پی است که به ته چاهی فرو رفته و خود را از دیده ها پنهان نموده است، او امام و جانشین پدرش حسن بن علی است، ولی چون چاه نشینی را بهتر از نشستن در میان شما بوزینگان خرد باخته می داند، مرا میانه خود و شما گذاشته است تا هر سخنی دارید به من گوید تا به عرضشان برسانم و هر پولی که باید پردازید به من سپارید تا به دستشان بدهم!..

آن روز پدران شما گنجهای مانده در ویرانه از این عثمان ابن سعید نپرسیدند که اگر این کودک پنج ساله، امام و پیشوای ماست!. چرا باید به ژرفای چاهی فرو برود که بُنش نا پیداست، آیا خردمندانه تر نبود که بجای رفتن به ته آن چاه تاریک و نمودر که دانسته نیست آب دارد یا ندارد، در کنار ما می نشست و خار رنجی از پای ما مردم

بیچاره بیرون می کشید؟! چرا این امام ۵ ساله زندگی در چاه تاریک و نمور، و هم نشینی با موشهای ته چاه را بر بودن در کنار ما برتری داده است؟؟ آیا آن موشهای ته چاه از ما شایسته تر و بهتر اند؟؟ و یا تاریکی هراس آور ته چاه دلپذیر تر از دست نوازشگر آفتاب است؟؟!!

دوم اینکه این کودک پنج ساله تک و تنها در ته آن چاه تاریک و نمور چگونه روزگار می گذراند؟ چه می خورد و چه می آشامد؟ و چه کسی از او پرستاری می کند؟ اگر فرشتگان الله از مائده های بهشتی و آب کوثر خوراک و نوشاکش را فراهم می آورند و تر و خشکش می کنند پس دیگر چه نیازی به پول ما دارد؟! در آن ته چاه با این پولهای بی زبان ما می خواهد چه کند؟ آیا بهتر نیست که تا زمان بیرون آمدنش از ته چاه ما پولهایمان را به زخم زندگی خود بزنیم؟! و بسیاری دیگر از این دست پرسشها که در آن روز کسی از عثمان ابن سعید نپرسید و از آن پس هم کسی دلیری نکرد که از شما گنجهای مانده در ویرانه و از پدران نا ارجمند شما بپرسد، ولی امروز که روز رستاخیز ملت ایران است، وهمای فرهنگ ایران می رود تا از درون خاکستر خود بر خیزد، ما فرزندان این سرزمین اهورایی بخود دلیری می دهیم که از شما تازی پرستان بوزینه سرشت فریبکار بپرسیم که این داستان امام زمان را چگونه ارزیابی می کنید؟! آیا اینهم داستانی است «فرسوده»، و بر آمده از پندارهای بیمار سعید ابن عثمان که تنها بدر مغز های فرسوده و گندیده می خورد؟ تا بدستاویز آن بتوان دارش و دسترنج مردمان را از چنگشان بدر کشید و روزگارشان را تیره و تار کرد؟ یا اینکه این داستان یکی از آن «اسرار الهی» است که به گفته حضرت امام خمینی! بیرون از گنجایش مغزهای سفلیسی ما است!..

اگر فرسوده و بیهوده است، چرا دلیری نمی کنید که این را به مردم بگویند و ملت ایران را از این روزگار بدهنچار رهایی بخشید؟ چرا بیاری این مردم گم کرده راه، که بیش از هزار سال در چنبره این داستان خرد ستیز دست و پا می زنند نمی شتابید؟ مگر نشنیده اید که می گویند آنکس که نمی داند نادان است، ولی آنکس که می داند و نمی گوید پتیاره است، دیو است، زشتکار است، اهریمن است! چرا این کوله بار زشتکاری و پتیارگی را از دوش خود بر زمین نمی نهید و نامی بزرگ مانند عارف قزوینی و میرزا فتحعلی آخوند زاه و میرزا آقاخان کرمانی و میرزاده عشقی و ولتر و اسپینوزا برای خود در تاریخ ایران برجای نمی گذارید؟؟.

ولی اگر این داستان را فرسوده نمی دانید و نمی توانید آن را با «**فقه فرسوده صفوی**» به سنجه بگذارید، آنگاه باید یاد آوری کنم که عثمان ابن سعید سالیان دارازی خودش را **(درب امام)** یا **(باب)** نامید و توانست بر شیعیان فرمان براند و پولهای بی زبانان را از چنگ شان در آورد... تا سرانجام چشم از جهان فرو بست و همه آن دارایی همراه با «**گرسی بابی**» را برای پسرش محمد برجای گذاشت، این محمد هم سال های بسیار با آن پول های مفت به چنگ آمده خورد و خوابید و زنبارگی کرد، و سرانجام جای خود را به پسرش محمد بن علی سیمری که از سوی مادر ایرانی بود سپرد، محمد سیمری هنگامی که زمان مرگش فرا رسید کسی را به جانشینی خود برگزید و گفت امام برای دیر زمانی از میان مردم روی بر می تابد و نا پیدا می شود... باز کسی نپرسید که مگر تاکنون پیدا بود که از این پس نا پیدا می شود!. ولی به هر روی پس از مرگ محمد سیمری حضرت امام هم غیبت کبرای خود را آغاز فرمود تا زمینه را برای تاخت و تاز شما و پدران شما در نیابوم اهورایی ما، و تاراج مغزهای جوانان ما فراهم بیاورد، به سخن دیگر در یک دکان کوچک بسته شد و دروازه یک فروشگاه بزرگ گشوده گردید، سرمایه این فروشگاه بزرگ حدیثی بود که از زبان پیامبر گفته شده بود که: «**امامان پس از من دوازه تن خواهند بود و واپسین آنان مهدی خواهد بود**» ... و حدیث دیگری که در آن گفته شده بود: **مهدی از پسران فاطمه است نام او نام من و**

کنیه اش کنیه من است... « یاد آوری می کنم عثمان ابن سعید نام امام ناپیدا را محمد و کنیه اش را ابوالقاسم گذاشته بود» و باز حدیث های دیگری که: «... پیش از پیدایش مهدی دجالی سوار بر خر از سرزمین سپاهان خواهد آمد... آوازی از میان آسمان و زمین شنیده خواهد شد... آفتاب بجای خاور از باختر خواهد دمید... امام ناپیدا شباهنگام با چندین بزغاله در پیشاپیش خود به مکه در خواهد آمد... در نیمه های شب بر بالای برجی فراز خواهد رفت و یاران خود را که ۳۱۳ تن اند بسوی خود فرا خواهد خواند... بامدادن که مردم از خانه های خود بیرون شوند با چهره های ناشناس روبرو خواهند گردید... آنگاه امام که در ته آن چاه از مائده های بهشتی خورده و پرورده شده است کار کشتار بزرگ خود را آغاز خواهند فرمود...»

از داده های اینگونه گفتاوردهای خرد سوز چنین بر می آید که این کشتار هیچ همانندی با کشتار - اسکندر گجستک - سلطان محمود غزنوی - چنگیز خان مغول - امیر تیمور لنگ - آتیلا - شاه اسماعیل صفوی - استالین و یا هیتلر نخواهد داشت، کشتاری خواهد بود که تنها می تواند از ذهن ملایان و سازندگان احادیث شیعه بر خیزد و درنده خوبی شان را به نمایش بگذارد.

شوربختانه حضرت امام از بمب های اتمی و میکربی و شیمیایی برخوردار نخواهد بود، زیرا هنگامی که عثمان ابن سعید حضرت امام را به ته آن چاه فرو می فرستاد هنوز اینگونه جنگ ابزارهای پر مرگ شناخته نشده بودند و گرنه داستان پردازان خون پرداز، و سازندگان احادیث شیعه، کار خونریزی را اینهمه بر حضرت امام سخت نمی کردند، بویژه که حضرت امام باید تنها به دستگیری ۳۱۳ تن از دستیارانش به اندازه پی خون بریزد و آدم بکشد که خون تا زیر شکم اسبش فراز آید!.. درست همانگونه که به هنگام توفان نوح آب تا بالاترین چکاد کوهها فراز آمد و کشتی نوح بر کوه آرات فرو بنشست! البته در آن داستان هم اگر الله می دانست که کوههای بلند تری مانند کوه اورست بر روی زمین هستند که هر کدامشان دستکم ۳۶۰۰ متر از آرات بلند ترند، شاید کشتی نوح را بر چکاد یکی از آن کوهها فرو می نشاند تا هیچ نشانی از زندگانی و شادمانی بر روی زمین برجای نگذارد، ولی شوربختانه در زمان نوح کوه اورست هنوز برای الله شناخته شده نبود!.. و یا از دید نویسندگان نامه های دینی پنهان مانده بود، بنابراین اگر در زمان عثمان ابن سعید و دیگر داستان پردازان خرد سوز شیعه، و پدران نا ارحمند شما گنجهای مانده در ویرانه، هواپیماهای B52 و بمب های اتمی ساخته شده بودند اینهمه درد سر برای حضرت امام فراهم نمی آوردند که تنها به زور شمشیر، خون را در سراسر کره زمین تا زیر شکم اسب بیچاره بالا بیاورد!! چنین کاری از هیچ شمشیری ساخته نیست مگر همان شمشیر ذوالفقار علی که ما به هنگام بر رسی «عدل علوی» از آن سخن خواهیم گفت!! ولی در همین جا می توان پرسید که: گیرم ما مردم نا مسلمان بد بودیم! این اسب های بیچاره چه گناهی کرده اند که باید تازیر شکم خود در میان خون ما مردم شناور باشند؟! و جانداران دیگری که بلندای پیکرشان تا زیر شکم اسب نمی رسد چرا باید تاوان گناه یهودیان و گبران و ترسایان و بوداییان و هندوها و دین نا باوران را بپردازند؟! اگر فرزندان علی نتوانستند خلافت را از چنگ خاندان بنی امیه بیرون بیاورند و فرمانروایی بر کشورهای مسلمان شده را بدست خود گیرند! چرا این زیستمدان بیچاره باید تاوان ناتوانی آنها را بپردازند؟! آنها که مانند ملایان تشنه خون نیستند!.. ای کاش که داستان پردازان، و سازندگان اینگونه احادیث خون آلود اگر در اندیشه جان مردمان نبودند دستکم برای غزال ها و پروانه ها و کبوترها و خرگوشها و بزغاله ها و گاوها و گوسپندها و الاغ ها و دیگر زیستمدانی که اندامی کوچکتر از (تا زیر شکم اسب دارند)، بویژه برای کانگروی

استرالیایی که بسیار هم زیبا است چاره پی می اندیشیدند!! و اینهمه جانور بی گناه را در خون ما کافران خفه نمی کردند!.. افزون بر آن، دانسته نیست که خود آن حضرت و یاران ۳۱۳ گانه اش و برخی دیگر از مومنین و «گنجهای مانده در ویرانه» با آن همه خون و لاشه آدمی و جانور بر روی زمین چه خواهند کرد؟؟ و پس از پایان کشتار چگونه از اسب پیاده خواهند شد؟؟ مگر اینکه به شیوه استشهدادیون راه میان بُر بزنند! و خود را یکسره به بهشت برسانند! وگرنه گمان نمی برم بتوانند در میان آنهمه خون و لاشه آدمی و جانور دوام بیاورند!! تازه دانسته نیست که آیا مردمان چین و ژاپن هم باید کشته بشوند و یا حضرت امام کاری بکار آنها نخواهد داشت، اگر آنها هم در پهرست حضرت امام باشند آنگاه باید به فرموده حضرت آیت الله خامنه پی (به روزگار آن ۳۱۳ تن خون گریست!!)

و دیگر اینکه سرنوشت آن چاهی که حضرت امام در دوران غیبت صغرا در آن بسر بردند چه می شود؟ هر چه باشد آن چاه بیچاره دیر زمانی پیکر حضرت امام را با مهربانی در خود جا داده بود، خوب است که شما گنجهای گندیده مغز مانده در ویرانه چاره پی برای آن چاه در سامره و این یکی چاه در جمکران قم بیانید! خوب نیست که این چاه های «مقدس» از خون کافرانی مانند ما لبریز شوند!.

پرسش پنجم: در حدیث دیگری آمده است: امام دوازدهم پیش از آغاز غیبت کبرا فرموده است: «در حوادث به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت های من اند بر شما چنانکه من حجت خدایم بر آنها»

هزار سال پس از این واپسین فرمان حضرت امام زمان، حضرت امام دیگری بنام شیخ روح الله خمینی در رویه ۳۲۶ کشف الاسرار خود نوشت: «پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام، آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است و جانشین امام جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است، رد او رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا شرک به خدا است!!».

باز همین امام خمینی که روزگاری نه چندان دور، شما گنجهای مانده در ویرانه، در زیر عَلمَش سینه می زدید، در رویه های ۸۰ و ۸۵ و ۹۲ «نامه پی از امام موسوی کاشف الغطا» نوشت:

«... اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقها است، از گرفتن خمس و زکوه و صدقات و جزیه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و حفظ مرزها و نظم شهرها، همه و همه، همانطور که خداوند پیغمبر اسلام را رییس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رییس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی را مستقر گردانند...»

باز نوشت: «... در حکومت اسلامی باید فقها متصدی امور باشند، ایشان هستند که بر تمام امور جزایی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند، نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد بشود...»

باز نوشت: «... فقها اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری که از طرف رسول الله به ائمه واگذار شده است برای آنان نیز ثابت است، فقیه وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت، هم (امام المعلمین) و

هم (رییس المله) است، فقها حُجت بر مردم هستند همانطور که حضرت رسول حجت خدا بود و هیچکس حق تخلف از او را نداشت. همهٔ امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. هر کس تخلف کند از آنها، از خداوند تخلف کرده است!..

می بینیم که حضرت امام خمینی جای هیچگونه شک ورزیدن و چون و چرا کردن برای شما پیروان و مقلدین برجای نگذاشته است، که تا زمان پیدایی امام زمان، اگر صد هزار سال هم به دراز بکشد فقها «ولایت امر» را در دست خواهند داشت، و هیچکس! بویژه شما مقلدین و دست پروردگان آخوند حق تخلف از احکام آنها را نخواهد داشت، و برای اینکه گسترهٔ فراخدا من این ولایت را به شما نشان دهد در رویهٔ ۱۰۷ کشف الاسرار می فرماید: پیغمبر اسلام برای مستراح رفتن - مجامعت کردن - شیردادن - چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد!!..

و در رویهٔ ۳۱۵ همان ننگ نامه می نویسد:

« قانونهای اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و جلوگیری از مسکرات و ساز نواز و زنا و لواط و قوانین تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و امثال آنها قوانین ثابت الهی هستند ...

این کتاب کشف الاسرار به راستی پرده از روی همهٔ رازوارگیهای جهان هستی برداشته و آدمی را شگفت زده بر جای می نهد که اینهمه دانش چگونه در مغز یک آدم گنجیده است؟؟ بویژه آنجا که ساز و نواز را هم ردیف و همپای زنا و لواط شمرده است، برآستی جا دارد که از سوی همهٔ ساز زنان و نوازندگان و زنا کاران و لواط بازان، اینهمه فراپویی و بلندپروازی اندیشه، و نازکی خیال را به پیشگاه حضرت امام خمینی و شما گنجهای پوسیده مغز و گندیده دهان خجسته باد بگویم!!

با این فرموده های پیامبرگونهٔ حضرت امام خمینی که کرسی خلافتش بدست شما نخبگان مردم فریب، تا ماه فرا برده شد، دانستیم که برانگیختگی پیامبر اسلام ویژهٔ زمان خود او نبوده است، رسول الله برای راهنمایی و فرمانروایی بر همهٔ مردم جهان فرستاده شده است، و تا روز رستاخیز و زنده شدن همهٔ مردگان، بویژه مردگان سرزمین چین که دانسته نیست چگونه بر روی زمین جا خواهند گرفت!.. فرمانهای جهان سوزش باید به کردار در آیند!. فرمانهای این بکن، آن نکن، تنها در زمینه جنگ و آشتی، مرز داری، بازرگانی و دیگر آیینهای کشورداری و جهان آرایی نیست، بلکه در بارهٔ هر کاری مانند خوردن و آشامیدن و خوابیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن و صیغه کردن و طلاق دادن و با جانداران دیگر تن آمیزی کردن و جز اینها نیز هست، و برای اینکه شما گنجهای مانده در ویرانه بدانید که برای دریافت اینهمه دانش های شگفت انگیز به کجا باید روی بیاورید، حضرت امام خمینی اینجا نیز بیاری شتافته و در رویه های ۱۸۸ و ۱۸۹ همان کشف الاسرار فرموده است: شیخ صدوق به اسناد متصلهٔ خود در کتاب (اکمال الدین)، و شیخ طوسی در کتاب (غیبت)، و شیخ طهرسی در کتاب (احتجاج)، تویع [= نامه و فرمان] شریف امام غایب را نقل می کنند. و در آن تویع آمده است که: هر حادثه یی که برای شما اتفاق افتد باید رجوع کنید در آن به راویان احادیث، زیرا که آنها حجت من اند بر شما و من حجت خدا

هستم بر آنها، پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به روایان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است.

و در دنباله سخن می نویسند: احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده در کتابها ثبت است، و از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم، در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است و از این علم معلوم می شود که حدیث از چه اشخاصی دست بدست ما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است. پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن است که در تاریخ و وثوق و اطمینان نیست زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله های که خبر به ما رسیده درست اطلاعی نداریم لکن در اخبار ما اینطور نیست و علماء و محدثین ما هر حدیثی را که می آورند می توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا مورد اطمینان نیست و نیاید به آن عمل کرد ...

وباز در روریه ۱۸۸ کشف الاسرار می نویسند: تحفه العقول از سید الشهداء روایت کند که اجراء همه امور بدست علماء شریعت است که امین بر حلال و حرام مردم اند...

اگر می پرسید که اینگونه حدیث ها را چگونه می توان بدست آورد، باز حضرت امام خمینی در رویه ۳۲۷ همان کشف الاسرار به یاری می شتابد و می فرماید: الان ما کتابی مثل کافی را از هزار سال پیش در دست داریم که از بزرگترین کتابهای حدیث است، و روایات آنرا با وسیله ی اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل می کنیم. احوال رجال خود «کافی» نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی اطلاع است، حق ندارد اخبار کتاب حدیثی مانند کافی را نپذیرد.

اکنون از شما گنج های پوسیده مغز گندیده دهان که در ویرانه بی بنام ایران جا مانده یا به سرزمین های نا ویران مانند اروپا و آمریکا و استرالیا کانادا گریخته اید!.. از شما پتیارگان ایرانسوز که به گفته خودتان: در پی یک لغزش بزرگ تاریخی «عدل علوی» و «عشق مولوی» را از «فقه فرسوده صفوی» طلب می کردید، می پرسم این سخنان حضرت امام خمینی را چگونه ارزیابی می کنید؟

از آنچه که حضرتشان فرمودند دانسته شد که داستان امام زمان نه تنها برآمده و بالیده از پندارهای بیمار فقها و محدثین است، بلکه تا زمان پیدایی آن حضرت، همین فقها و محدثین که یکی از آنها هم همین حضرت آیت الله سید علی خامنه پی است که بر مغز و روان و اندیشه شما مسلمانان شیعه مذهب فرمانروایی خواهند داشت..

اگر از دید شما گنجهای پوسیده مغز گندیده دهان، این فرموده های حضرت امام مانند دیگر فرموده هایش بی پایه و مایه و ویرانگر اند، پس مهر بورزید و رستم وار پرده های تقیه را پاره کنید و این را به مردم ما بگویید تا بیش از این خود را سرگردان نکنند و چشم براه کسی ننشینند که جز کشتن و خون ریختن کار دیگری از دستش بر نمی آید!! به این مردم بگویید که بهتر است برای شادمانی و بهزیوی در این جهان، خود دست بکار نوسازی روستا و شهر و کشور شوند، و این نوشوندگی را از درون خود بیاززند و با اینگونه باورهای خرد سوز، بیش از این خود را مایه ریشخند دیگران نسازند.

ولی اگر اینگونه سخنان حضرت امام و دیگر امامان جمعه و جماعت را بها می دهید، مهر بورزید به ما بگویید آن چیزی که فقه خمینی و فقه خامنه پی را از فقه فرسوده صفوی جدا می کند چیست؟! و اگر فقه خمینی و خامنه پی را هم در گستره همان فقه فرسوده صفوی بشمار می آورید پس اینهمه ننه من غریبم برای چیست؟..

پرسش ششم: شما گنجهای پوسیده مغز گندیده دهان، همه دانش و توانش خود را بکار بردید تا سامان شاهنشاهی را در ایران اهورایی بر اندازید و نخستین «حکومت الله» و «قسط اسلامی» و «عدل علوی» را جانشین آن کنید، و به گفته خودتان (نان و صلوات) بر سفره مردم ایران بگذارید، این شما روشنفکر نمایان سیه دل بودید که حکومت را بدست همین کارگزاران «فقه فرسوده صفوی» سپردید و خود به پیشکاری اهریمن پیشه کردید و درست مانند مارهای دوش ضحاک به خوردن و جویدن مغز جوانان ساده دل ایرانی پرداختید و هنوز هم از این زشتکاریهای ننگین خود که جویدن مغز جوان هاست دست بر نداشته اید، نه از خدا بیم دارید، نه از بد نامی می هراسید و نه وجدان زنده پی که تلنگری بر شما بزند... شما بهتر از ما نامسلمانان می دانستید که در کشور شیعه زده ایران، «اسلام» و «فقاها» دو همزاد جدایی نا پذیرند، سخن خمینی را دوباره یادآوری می کنم که گفت: تکلیف مردم در زمان غیبت امام، آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است و جانشین امام جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است، رد او رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا شرک به خدا است!!».

اکنون پس از گذشت بیست و هشت سال از آن زمین لرزه ایران ویرانگر که بدست شما و همتایان تان رخ داد و تاریخ ایران را زیر و زبر، و ملت ایران را دچار تیره روزگاری کرد، آمده اید به ما بگویید که «فقه صفوی فرسوده بوده است» و ما اشتباه کردیم که «عدل علوی» و «عشق مولوی» را از چنین بنیاد فرسوده پی طلب کردیم، «این پنداری ویران بود و اینک ویران تر شده است!!» به راستی که ننگتان باد

دنباله دارد